

ضحاک و لوکی: مقایسه دو اسطوره ایرانی و اسکاندیناوی بر مبنای نمایشنامه‌های ضحاک و ایولف کوچک در چهارچوب نظریه کنشگرایانه ژرژ دومزیل

دکتر فریندخت زاهدی* - مارال اصغریان** - مهسا طالبی رستمی***

دانشیار هنرهای نمایشی دانشکده هنرهای نمایشی و موسیقی پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران -
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی دانشکده هنرهای نمایشی و موسیقی پردیس هنرهای زیبای
دانشگاه تهران - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی دانشکده هنرهای نمایشی و موسیقی
دانشگاه تهران

چکیده

اسطوره‌ها از بهترین عناصر برای مقایسه و تطبیق میان ملت‌های مختلف به شمار می‌روند. اسطوره‌ها در طول زمان شکل‌های مختلفی به خود گرفته‌اند و تأثیراتشان در آثار فرهنگی - ادبی جوامع مختلف، مشاهده می‌شود. مقاله حاضر مطالعه تطبیقی میان دو اسطوره از دو ملیت مختلف است: اسطوره ضحاک در ایران و اسطوره لوکی در اسکاندیناوی. هدف از نگارش این مقاله، یافتن شباهت‌های میان این دو شخصیت شر اسطوره‌ای و دریافتن ویژگی‌های بنیادین آن‌هاست که در روند شکل‌گیری شخصیت‌هایی با همین ویژگی‌ها در ادبیات نمایشی مؤثر واقع شده‌اند. در این تحقیق به بررسی تطبیقی نمونه‌های شکل گرفته از اسطوره ضحاک در نمایشنامه‌ای با همین نام از غلامحسین ساعدی و اسطوره لوکی در نمایشنامه ایولف کوچک اثر هنریک ایبسن، در چهارچوب نظریه کنشگرایانه ژرژ دومزیل پرداخته شده است. نظریه کنشگرایانه دومزیل از بررسی تطبیقی کارکردها و کنش‌ها بهره می‌گیرد که سه کارکرد اساسی آن، حکمرانی، قدرت و باروری است. نتایج حاصل از این پژوهش با شرح تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در این آثار نشان می‌دهد که دو نمایشنامه مذکور به عنوان انعکاسی از ریشه‌های فرهنگی جامعه خود بنابر مقتضیات زمانه توانسته‌اند با کنش‌های کارکردشناسانه ژرژ دومزیل منطبق شوند.

کلیدواژه‌ها: ضحاک، لوکی، ایولف کوچک، دومزیل، ساعدی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۹/۲۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۰۴/۱۷

*Email: farinzahedi@hotmail.com

**Email: maralashgharian@yahoo.com

***Email: mrostami41068@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

امروزه بسیاری از محققان، اسطوره‌ها و شیوه بازتولید آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند، زیرا که از بهترین عناصر برای شناخت یک جامعه به شمار می‌آیند و در طی زمان در آثار متفاوت فرهنگی و ادبی شکل‌های گوناگونی از تأثیرات خود را به جای می‌گذارند. در واقع ریشه‌های فرهنگی و یا زیرساخت اندیشه‌های موجود در بنیادهای فکری برخی اساطیر در قالب‌های مختلف ادبی و هنری شکل می‌گیرد. انتخاب دو نویسنده بزرگ نظیر غلامحسین ساعدی و هنریک ایبسن^۱ جهت بررسی موضوعی که پژوهش حاضر به دنبال آن است به دلیل تأثیرپذیری هر یک از این نویسندگان از اسطوره‌های شری^۲ همچون ضحاک^۳ در ایران و لوکی^۴ در اسکانندیناوی است. آن‌ها با انتخاب این اساطیر، فساد و ظلم حاکم در جامعه خویش را در آثاری چون ضحاک و ایولف کوچک^۴ نمایان ساخته‌اند. ساعدی که در سال ۱۳۱۴ به دنیا آمده و در سال ۱۳۶۴ درگذشته یکی از مهم‌ترین نمایشنامه‌نویسان ایرانی دهه ۴۰ و ۵۰ ایران است. آثار او گرفتاری‌های روزمره زندگی ایرانی را به نمایش می‌گذارند. در آثار ساعدی ظالمان در برابر مردم بی‌دفاع قرار می‌گیرند و موجب آشوبی در وضعیت اجتماعی انسان‌ها می‌شوند. ایبسن نیز که در فاصله سال‌های ۱۸۲۳ تا ۱۹۰۶ زیسته، یکی از مهم‌ترین چهره‌های برجسته تاریخ ادبیات نمایشی در نروژ است که او را پدر نمایشنامه‌نویسی مدرن می‌نامند. اغلب آثار او به وضعیت خانه و خانواده می‌پردازند و نگاه بدبینانه‌ای به آینده بشر دارند و به وضعیت جامعه و روابط درون آن تعمیم می‌یابند.

از آنجایی که اساطیر هندواروپایی که اساطیر ایرانی را نیز دربرمی‌گیرد، از کارکردها و ویژگی‌های مشترکی برخوردارند، می‌توان با توجه به خصلت‌ها و

1. Henrik Ibsen
3. Loki

2. Zahhak
4. Little Eyolf

ویژگی‌های مشابه اسطوره ضحاک در ایران و اسطوره لوکی در اسکاندیناوی، چگونگی شکل‌گیری کنش‌ها و اعمال شخصیت‌های اسطوره‌ای مورد نظر این تحقیق را در نمایشنامه‌های مذکور در چهارچوب کنش‌های سه‌گانه ژرژ دومزیل^۱ مورد مطالعه تطبیقی قرار داد.

پیشینه تحقیق

ژرژ دومزیل اسطوره‌شناس فرانسوی و بنیان‌گذار مکتب نوین اسطوره‌شناسی تطبیقی است. او از نامدارترین متخصصان در اسطوره‌های هندواروپایی و هندوایرانی است. مهم‌ترین دستاورد او در تطبیق اساطیر، نظریه کنش‌گرایانه اوست که به سه کارکرد اجتماعی حاکمیت، جنگاوری و فراوانی مربوط می‌شود. مقالات و کتاب‌های بسیاری از دومزیل و یا در رابطه با نظریه او به چاپ رسیده‌اند که در آن‌ها به اساطیر هندواروپایی و هندوایرانی بر اساس نظریه کنش‌گرایانه پرداخت شده است. از جمله آن‌ها عبارت‌اند از: *اسطوره و حماسه در اندیشه ژرژ دومزیل* ترجمه جلال ستاری که در این کتاب راجع به آرا و نظریات دومزیل در اسطوره بحث شده و مقالاتی با توجه به عقاید و نظرات او نگاشته شده است. از جمله آن‌ها مقاله «پزشکی و سه کنش» به نگارش خود دومزیل است که در آن تجهیزات پزشکی و شیوه‌های درمان بیماری را بر اساس سه کنش، مورد بحث و بررسی قرار داده است. کتاب *جهان اسطوره‌شناسی با فصلی مختص «خدایان سه کنش»* به نویسندگی ژرژ دومزیل و ترجمه جلال ستاری نیز نمونه دیگری است. او در این مقاله خدایان هندوایرانی و هندواروپایی را بر اساس طبقه‌بندی کنش‌های مورد نظر خویش دسته‌بندی کرده و به شرح وقایع پیرامون آن‌ها و عملکردشان پرداخته است.

1. Georges Dumezil

وی به تطبیق دو اسطوره معین نمی‌پردازد بلکه خدایان معروف هندواروپایی و کنش‌های آن‌ها را طبقه‌بندی کرده و به طور کلی اقوام و ملل مختلف را از لحاظ طبقه‌بندی کنش‌های سه‌گانه مورد بررسی تطبیقی قرار می‌دهد. کتابی که به طور مشخص در بخش ضحاک به بررسی تطبیقی ضحاک و لوکی پرداخته است، کتاب *درآمدی بر ساختار اسطوره‌ای شاهنامه* اثر بهار مختاریان است. در این کتاب بر شرارت ضحاک و همانندی آن با لوکی و همچنین شباهت سیاوش با بالدر تأکید شده است. مختاریان شیوه مرگ ضحاک و لوکی را مورد بررسی تطبیقی قرار داده است که هر دو به عنوان نماد شرّ تا روز واپسین بر فراز کوه باقی می‌مانند. همچنین علی‌حضور در کتاب خود تحت عنوان *سرنوشت یک شمن: از ضحاک به اودین*، ضحاک را از برخی جهات و تغییر شکل و بدل‌پوشی و شرارت‌هایی دیگر از این قبیل بی‌شباهت به اودین در اسکاندیناوی نمی‌داند.

پرسش‌های تحقیق

- با توجه به مطالب فوق، در این مقاله دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها هستیم:
- ۱- مطالعه تطبیقی اسطوره‌ها چه اهمیتی دارد؟
 - ۲- آیا بالقوه‌گی‌ها و کارکرد اساطیر در فرهنگ‌های گوناگون قابل انطباق با یکدیگر هستند؟
 - ۳- آیا کنش‌های شخصیت‌های اسطوره‌ای «ضحاک» در ایران و «لوکی» در اسکاندیناوی در چهارچوب کنش‌های سه‌گانه ژرژ دومزیل قرار می‌گیرند؟
 - ۴- آیا اسطوره «ضحاک» و کارکرد شخصیت‌های آن با کنش‌های شخصیت‌های نمایشنامه ضحاک اثر غلامحسین ساعدی و همچنین اسطوره «لوکی» با شخصیت‌های نمایشنامه *یولف کوچک* اثر هنریک ایبسن، قابل تطبیق هستند؟ اگر

قابل تطبیق هستند آیا کنش‌های شخصیت‌های نمایشنامه‌های ذکر شده در چهارچوب کنش‌های سه‌گانه ژرژ دومزیل قرار می‌گیرند؟

روش‌شناسی این تحقیق مبتنی بر روش مطالعات تطبیقی بوده، به این معنا که پس از ارائه تعاریف و کارکردهای اسطوره، چهارچوب‌های تئوری کنش‌گرایانه ژرژ دومزیل توضیح داده می‌شود. سپس به تطبیق ویژگی‌های بنیادین این اسطوره‌ها به عنوان کهن‌الگوهای موجود و وجوه اشتراک آن‌ها می‌پردازیم. در پایان به بررسی تطبیقی شخصیت‌های نمایشی در دو نمایشنامه ایرانی و نروژی که بر اساس این ویژگی‌ها خلق شده‌اند، خواهیم پرداخت.

اسطوره‌شناسی تطبیقی

دانش اسطوره‌شناسی در قرن نوزدهم پدید آمد که بر علوم انسانی و هنر و ادبیات تأثیرات بسزایی داشته است. به عقیده شهناز ولی‌پور: «رابطه میان اسطوره و جامعه، رابطه‌ای متقابل است. همچنان که اساطیر بر فرهنگ و باور مردم تأثیر می‌گذارند، متقابلاً نیز از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند. بنابراین، در گذر زمان و تحول اوضاع اجتماعی، فرهنگی و دینی، اسطوره‌هایی ناپدید می‌شوند، اسطوره‌هایی جدید سربرمی‌آورند و گاهی نیز اسطوره‌های کهن با تغییر و تحریف به حیات خود ادامه می‌دهند.» (ولی‌پور هفشجانی ۱۳۹۵: ۳)

نخستین و مهم‌ترین شاخه اسطوره‌شناسی در قرن نوزدهم، اسطوره‌شناسی تطبیقی است. اسطوره‌ها از بهترین عناصر برای مقایسه و تطبیق محسوب می‌شوند. در حقیقت، اسطوره‌ها به عنوان مهم‌ترین نماد و نشانه هویتی یک قوم و یا ملت، مؤثرترین عناصر برای یافتن ریشه‌های اشتراک و اختلاف‌های قومی هستند. گاهی با شرایط اجتماعی مشابه یا تلفیق فرهنگ‌ها، اسطوره‌هایی شبیه به هم یا متأثر از

هم شکل گرفته‌اند. در ارتباط با منشأ مشترک اساطیر، محقق آلمانی تئودور بنفی^۱ اذعان می‌دارد که «اسطوره‌های شرقی و غربی هم‌گام با هم به اندیشه‌های بشری راه یافته‌اند که ستایش اساطیر در نسل‌های بشری و سرزمین‌های گوناگون از یک منشأ مشترک برخوردارند و بر روی هم تأثیر و تأثرات بسیار گذاشته‌اند؛ چنان‌که تأثیر اساطیر آریایی (هندوایرانی) بر اسطوره‌های هندواروپایی بسیار است.» (زمردی ۱۳۸۹: ۴۰-۴۲)

اسطوره‌های مربوط به آفرینش، جاودانگی، باورهای مشابه اسطوره‌ای نسبت به مسائل طبیعی و انسانی، موضوعات گسترده‌ای هستند که در طول تاریخ محققان به آن‌ها توجه داشته‌اند. همین امر تأملی عمیق و معرفت‌شناسانه را در حوزه فرهنگ در سطح جهانی رقم زده و خاستگاه مجموعه‌ای از دانش‌های تازه با عنوان مشترک دانش‌های تطبیقی گردیده است. از همین منظر ابتدا دو اسطوره «ضحاک» در ایران و «لوکی» در اسکاندیناوی را با خصایص مشترک در لحظات حساس فرمانروایی و شرارت که با کارکردهای یکسانی معرفی شده و به عنوان دو نیروی شرّ از فرهنگ‌های مختلف شناخته شده‌اند، معرفی می‌کنیم.

اسطوره ضحاک

داستان اژدهاک منشأ بسیار کهنی دارد و جزء نخست این نام در *اوستا* به معنی مار و افعی است. اهریمن اژدهاک را برای نابودی جهان هستی هر مزد می‌آفریند. در *اوستا* اژدهاک با عنوان سه پوزه سه کله شش چشم معرفی می‌شود. طبسی مارهای روایت *شاهنامه* فردوسی را این‌گونه توصیف می‌کند: «مارهای شیطان صفت، ضحاک را به انقراض بشر وامی‌دارند. آن‌ها از نفس شیطانی انسان برمی‌خیزند که برای تسکینشان مدام باید در گناه بود.» (طبسی و طاووسی ۱۳۸۵: ۱۶۷)

1. Theodor Benfey

ضحاک به مردمان آسیب می‌رساند و بر ضد جهان هستی می‌تازد. او مخالف راستی و پاکی است و سعی در تباه‌سازی آن‌ها دارد. در بندهش درباره پادشاهی ضحاک این عبارت‌ها آمده است: «دیگر هزاره آغاز شد. ضحاک پادشاهی بد فراز کردن گرفت و یک‌هزار سال (پادشاهی) بکرد، چون هزاره سر (شد) فریدون (او را) گرفت و بست.» (۱۳۹۰: ۱۳۹) حکومت ضحاک مانع از شکل‌گیری و رشد ارزش‌های انسانی در مملکت پادشاهی بود. سرانجام در جنبشی مردمی با حمایت و هدایت کاوه، فریدون در برابر ضحاک به پیروزی رسید. پایان داستان، بند کردن ضحاک در کوه دماوند است که در منابع پهلوی هم از آن یاد شده است. در اینجا دوره نخست داستان ضحاک با زندانی شدن او در کوه دماوند خاتمه می‌پذیرد. ضحاک عمری طولانی تا پایان جهان خواهد داشت و دوره دوم داستان او به اسطوره‌های آخرزمان وابسته است. در دوره آخرزمان، ضحاک به تحریک اشموغ دوباره به جهان حمله‌ور شده و به دست گرشاسپ کشته خواهد شد. بندهش نیز ظهور دوباره ضحاک را این‌گونه توصیف می‌کند:

«پس نزدیک به پایان هزاره اوشیدرماه، ضحاک از بند رها شود. بیوراسپ بس آفریدگان را به دیوکامگی تباه کند. در آن هنگام، سوشیانی پسر زردشت، به پیدایی رسد. سی شبانه‌روز خورشید به بالای آسمان بایستد. نخست از جهانیان، مرده گرشاسپ پسر سام را برانگیزند (تا) بیوراسپ را به گرز زند و کُشد و از آفریدگان بازدارد.» (همان: ۱۴۲)

اسطوره لوکی

اسطوره «لوکی» در اسکاندیناوی نیز به نوبه خود جنبه‌های شرآفرینی و شیطانی خاص خود را دارد. مهم‌ترین منبع برای شناخت اسطوره‌های اسکاندیناوی، کتاب

دا/ (۱) نوشته اسنوری^۱ است. ریموند ایان پیج^۲ در کتاب *اسطوره‌های اسکاندیناوی* لوکی و تور^۳ را این‌گونه معرفی می‌کند: «لوکی، نیمی خدا و نیمی شیطان است. او متهور، بذله‌گو و پشتیبان خدای تور است و در عین حال آن خدای بزرگ را به چهره‌ای خنده‌دار تبدیل می‌کند. تور یک جنگجو است و دشمنانش، دشمنان خدایان‌اند: غول‌ها، هیولاها و نیروهای ابتدایی. او را در مقام خدایی حمایت‌کننده نشان می‌دهند.» (پیج ۱۳۸۷: ۵۱) چهره متغیر لوکی برای پیشبرد اهدافش بسیار کارساز بود. وانر^۴ در توصیف شخصیت لوکی می‌گوید:

«لوکی خوش‌قیافه است و با شخصیتی شرور و بدخواه، در ظاهری فریبنده و زیبا نمود پیدا می‌کند. او به سبک خودش تعویض‌پذیر و متغیر است. وی از درجه بالای هوش و فراست نسبت به دیگر مردها، برخوردار است. به همین دلیل او را حیل‌گر و زبردست می‌نامند و این حیل‌ها مشکلات عظیمی را به بار می‌آورند که اغلب آن‌ها را با تدابیر و نقشه‌هایش حل می‌کند.» (وانر ۲۰۰۹: ۲۱۴)

لوکی با خیانت کردن به اودین^(۲) سلطه و پادشاهی‌اش را به جریان انداخته است تا به بهترین مقام و سلطه دلخواه و ایدئال‌ش دست یابد. او به افرادی که در مرتبه بالاتری از خودش قرار می‌گیرند خیانت می‌کند و بسیار سرگرم آسیب زدن به دیگران می‌شود. دومی‌ل در مورد آخرالزمان و حمله‌های لوکی و اتفاقات بعد از آن می‌گوید:

«لوکی خود، از بند و زنجیر جان به در خواهد بُرد و از چهار جهت به خدایان حمله خواهد کرد. هریک از خدایان تسلیم خواهند شد و از پای در خواهند آمد. سورت^۵ در جهان آتشی برپا خواهد کرد که خورشید، تیره و تار خواهد شد. ستاره‌ها ویران شده و زمین به وسیله دریا فراگرفته خواهد شد. اما این مصیبت و بلا از یک تجدید

1. Sturluson Snorri
3. Thor
5. Surt

2. Raymond Ian Page
4. Kevin J. Wanner

حیات پیروی خواهد کرد: زمین سبز و زیبا و بدون شلختگی و نامنظمی از دریا بیرون خواهد آمد و دانه‌ها جوانه خواهند زد. پسران مُرده را خدایان به منزلگه خدایان و قهرمانان شهید شده در محوطه اسیر بر می‌گردانند. آن‌ها از سوی پدرانشان به وسیله تور بر ضربت چیره خواهند شد و همه خدایان با مهربانی و دوستانه، از گذشته و آینده صحبت خواهند کرد.» (دومزیل ۱۹۵۹: ۶۱)

فرزندان لوکی و آنگر بودا نیز از شرارت مخصوص خود برخوردارند و هر کدام در بر هم زدن شرایط مساعد و سازمان‌یافته تبحر دارند. این فرزندان رفتار و عملکرد پدر و مادر خود را در رسیدن به خواسته‌های خویش تکرار می‌کنند و راه ویران‌کننده و مخربی را در پیش می‌گیرند. آندرس مونچ^۱، چهره فرزندان لوکی را در روز آخر این‌گونه مجسم می‌کند:

«لوکی در روز آخر، به عنوان یکی از فرماندهان غول‌ها ظاهر می‌شود و فرزندان وحشتناکش آسیب‌های بسیار زیادی را روانه می‌کنند. فنریر^۲ (یکی از فرزندان) در جست‌وجوی گرگ بود و نیز به عنوان گرگ فنریر شناخته شد. یورمونگان^۳ یک مار بزرگ زهرآلود و هل^۴، از فرزندان دیگر او هستند که بسیار وحشتناک‌اند. این سه به عنوان فرزندان او در یوتونهم^{۳۵} پرورش یافتند و خدایان از پیش می‌دانستند که از فرزندان لوکی یک شیطان بزرگ ساخته خواهد شد.» (آندرس مونچ ۱۹۲۶: ۲۲-۲۱)

تطبیق اسطوره‌های ضحاک و لوکی

آنچه که زندگی، حیل‌ها و روز آخر لوکی در اسکاندیناوی را به ضحاک نزدیک می‌کند مربوط به کشتن بالدر^۶ است. پیچ بالدر را به عنوان بهترین خدایان معرفی می‌کند: «بالدر فرزند اودین، بهترین خدایان، خوش‌سیما و پاک‌طینت، خردمند، فصیح و سرشار از فیض است ... چیزی شبیه به یک جنگجو است زیرا نامش با

1. Peter Andreas Munch
3. Jormungand
5. Jotunheim

2. Fenrir
4. Hel
6. Balder

کنایه‌های مربوط به جنگجویان تداعی می‌شود. بالدر هوشمندترین و نیک‌رفتارترین ایزدان است. عاری از گناه که بر او هیچ تهمتی نمی‌توان بست. (پیچ ۱۳۸۷: ۶۰) لوکی به بالدر حسادت می‌کرد و این کینه دیرینه موجب گشت که او نقشه قتل بالدر را بکشد. بالدر نیز رؤیاهای بدشگونی می‌دید که از مرگ او خبر می‌دادند. سرانجام پس از مرگ بالدر، لوکی برای فرار از خدایان به کوهی پناه برد و در آنجا خانه‌ای با چهار در بنا کرد. روزها برای اینکه دیده نشود به شکل ماهی در آب فرو رفت. سرانجام خدای تور به محض آنکه لوکی از درون تور خودبافته‌اش بیرون آمد، او را دستگیر کرد و خدایان برای او مجازات سنگینی را تدارک دیدند و او را به صخره بزرگی بستند. او تا روز پایانی این جهان در زنجیر است.

هر دو شخصیت اسطوره‌ای «لوکی» و «ضحاک» با اعمال شیطانی خود برای ایجاد شر و ویرانی تقلا می‌کنند. در هر دو داستان با هیئت مبدل جادوگرانه برخورد می‌کنیم. در مورد «ضحاک»، ابلیس در وجود او رخنه کرده و زمینه اعمال نابخردانه و شریرانه او را فراهم می‌کند. در اسطوره «لوکی» توسط خود او به عنوان نیمه خدا با حسادت‌ها و اعمال نامعقول و ناشایست روبه‌رو می‌شویم. در هر دو داستان خواب و پیگیری‌های بعد از آن موقعیت‌های مشابهی را خلق کرده‌اند. در داستان ضحاک او خود خواب می‌بیند و به دنبال فریدون می‌گردد تا او را نابود کند. در داستان لوکی، بالدر خواب می‌بیند که در آن نوید مرگش را می‌دهند. با توجه به نام اژدهاک در اساطیر و بخش اول آن که در سنسکریت به معنای مار است، در داستان ضحاک شاهنامه بر مار و نقش اهریمنی آن تأکید می‌شود. در اسطوره لوکی نیز او خود فرزند شریری به نام مار جهانی یورمون‌گاند^۱ و هل دارد که هل به عنوان الهه مرگ و جهان مردگان، شخص جنگجو و عاری از گناهی همچون بالدر را در خود جای داده است. همچنین می‌توان از فرزند دیگر لوکی که او نیز بسیار

آسیب‌زننده است نام برد: گرگ فنریر.^۱ گرگ در ایران نیز نماد رنج مردمی بوده است. در *صد در بندهش* که دفتری تازه است، اما از نوشته‌های کهن سرچشمه دارد، در داستان هزاره‌های هوشیدر و هوشیدریامی و سوشیانت، یک‌بار از پدید آمدن یک گرگ بزرگ سخن می‌رود که مردمان از او در رنج خواهند بود: «پس گرگی پدیدار آید سخت بزرگ و سهمناک و مردمان از سبب آن گرگ برنج آیند ... اوشیدر یزیشن یزدان بکند ... مردم به جنگ او روند و آن گرگ را هلاک کنند.»^(۴) برخی از پژوهندگان به همانندی لوکی و اژدهاک اشاره میکنند و بسته شدن هردوی آنان در کوه و نیز باقی ماندن آن دو را (به عنوان نماد شر) تا روز واپسین که همان جهان متافیزیک است، نشانه خاستگاهی مشترک می‌دانند. «لوکی سرانجام به دست تور و اژدهاک در متون میانه ایرانی به دست گرشاسپ هلاک می‌گردند.» (مختاریان ۱۳۸۹: ۸۷) اژدها در افسانه‌های ایرانی بر بالای کوهی نشسته و از دهان و بینی‌اش زهر روان است. لوکی را هم وقتی به کوه می‌بندند مار سمی بر فراز سرش می‌گذارند که زهرش بر روی او می‌ریزد و این خود نشان‌دهنده باقی ماندن ضحاک و لوکی و سم و زهری است که تا آن‌ها باشند در جهان باقی می‌ماند. اکنون با شناخت اسطوره‌های لوکی و ضحاک، آن‌ها را بر اساس کارکردهایی که ژرژ دومزیل در نظریه کنشگرایانه خود مطرح کرده، مورد بررسی و مقایسه تطبیقی قرار می‌دهیم.

نظریه کنشگرایانه ژرژ دومزیل

شیوه پژوهش ژرژ دومزیل، قیاسی و تطبیقی است که در آن مناسبات داستان‌ها و روایات مربوط به هند و ایران و اسکاندیناوی را مورد بررسی قرار داده و

پیوندهایشان را مشخص می‌کند. وی در این راستا سه کنشی را مطرح می‌سازد که با پرداختن به جزئیات روابط درون این سه کنش و مقایسه متون مختلف اقوام باستانی هندواروپایی و هندوایرانی، چفت و بست‌های درونی آن‌ها را روشن می‌سازد. او به هند دوران و دها^۱ پرداخته و عناصر مورد بررسی را در آن‌ها یافته سپس به اساطیر و شخصیت‌های اسطوره‌ای اروپایی و ایرانی رجوع کرده و آن‌ها را با یکدیگر مورد بررسی تطبیقی قرار داده است.

نامور مطلق در کتاب *درآمدی بر اسطوره‌شناسی*، شیوه کنش‌شناسانه ژرژ دومزیل را در بررسی تطبیقی اسطوره‌ها در اقوام هندواروپایی به وسیله سه کارکرد اساسی یعنی حکمرانی، قدرت و باروری (فراوانی) معرفی می‌کند که «نخستین آن‌ها هدایت و قضاوت مسائل را تضمین می‌کند، دومی به دفاع و حمله منتسب می‌شود و سومی قابلیت‌های گوناگونی دارد که به بازتولید موجودات و سلامت آن‌ها یا درمان و تغذیه و تقویتشان مرتبط می‌گردد.» (نامور مطلق ۱۳۹۲: ۱۶۰) ژرژ دومزیل سه کنش مورد نظر را این‌گونه تفکیک و معرفی می‌کند: «۱- اداره در عین حال اسرارآمیز و قاعده‌مند جهان؛ ۲- عملکرد نیروی جسمانی و اساساً قدرت که منحصرراً رزمی نیست؛ ۳- باروری با نتایج و عواقب و تأثیرات گوناگون از قبیل خرمی و آبادانی و تندرستی و طول عمر و آسایش و آرامش و کامرانی و جمعیت.» (دومزیل و دیگران ۱۳۹۱: ۳) این ساختار سه‌بخشی، گواه بر آن است که اقوام هندواروپایی در اندیشه و عملکرد، سه کار ویژه شهریاری، رزم و کسب و کار را به میراث برده‌اند. «ساختار طبقاتی در ایران نیز برخاسته از ایدئولوژی ساخت سه‌گانه اقوام هندواروپایی است که در تاریخ ایران پیش از اسلام به عنوان عنصری ثابت، نقش عمده‌ای در شکل‌بندی ساختار اجتماعی ایفا کرده است.» (مختاریان و کمالی ۱۳۹۰: ۲۰) بر این اساس، دومزیل توافق و هماهنگی میان خدایان روم، هند

س ۱۴ - ش ۵۲ - پاییز ۹۷ - ضحاک و لوکی: مقایسه دو اسطوره ایرانی و اسکاندیناوی... / ۲۶۱

ودایی، آریایی و اسکاندیناوی را نشان می‌دهد. از نظر وی تمام آن‌ها ساختار واحدی دارند که از دوران ماقبل تاریخی مشترکشان به ارث برده‌اند.

دومزیل تمایز میان کنش‌ها را عاملی برای عدم ارتباط کنش شخصیت‌ها با یکدیگر نمی‌داند. زیرا که هرکدام از آن‌ها ممکن است وجهی از کنش شخصیت دیگر را داشته باشند و یا بخشی از عملکرد آن‌ها به کنشی دیگر مربوط شود.

«نباید چنین تصور کرد که کنش‌ها و قلمروهایشان ضد یکدیگرند و با هم در ستیز و آویزند، چون که همه اجزای یک ارگانسم تابع قانون همبستگی و حتی تداخل و رخنه و نفوذ در حوزه‌های همدیگرند. بنابراین تضاد و تخالف آن‌ها از مقوله تضاد و تخالف مربوط به مفاهیم و معانی‌شان است.» (دومزیل و دیگران ۱۳۹۱: ۱۸)

در ادامه با این پیش‌زمینه‌ها، به طبقه‌بندی قهرمانان اسطوره‌های «ضحاک» و «لوکی» در حوزه نظریه کنش‌های سه‌گانه دومزیلی پرداخته می‌شود:

جدول ۱: طبقه‌بندی قهرمانان اسطوره‌های «ضحاک» و «لوکی» در حوزه نظریه کنش‌های سه‌گانه

کنش‌ها	داستان ضحاک در شاهنامه	اسطوره لوکی
کنش اول (حکمرانی)	ضحاک - اهریمن	لوکی
کنش دوم (جنگاوری)	فریدون	تور
کنش سوم (فراوانی)	کاوه - فریدون - ارمانک - گرمانک - ارنواز - شهرناز	بالدر

ضحاک منتسب به کنش اول است زیرا که او به عنوان حکمران و پادشاه فرمان می‌داد تا ارمانک و گرمانک، مغز جوانان از جمله پسران کاوه را به مارهایش بخوراند. فریدون از کنش دوم برخوردار است و بارزترین صفتش جنگاوری و دستیابی به حق و راستی است. او به کمک کاوه در مقابل ضحاک می‌ایستد، سپس او را به بند می‌کشد. در کنش سوم کاوه نماد کسی است که جوانان زیادی را از

دست داده و حالا به کمک مردم می‌خواهد جامعه را به سمت سعادت و فراوانی سوق دهد. قبل از او ارمانک و گرمانک و ارنواز و شهرناز نیز با خوراندن مغز گوسفند به مارهای ضحاک تا حدی مانع کشتن جوانان شده و باروری و جمعیت را افزایش داده‌اند.

لوکی نیز در کنش اول، به دلیل وجه حسود و پلید خویش قصد دارد بالدر را نابود سازد و با اعمال و رفتار خود بر وقایع موجود حکم می‌راند و مسیر ناروای خویش را ادامه می‌دهد. در کنش دوم تور به عنوان خدای حمایت‌کننده به نیابت از بقیه خدایان، لوکی را می‌یابد و او را در صخره‌ای به بند می‌کشد. در کنش سوم نیز بالدر سرباز جنگجو و بی‌گناه به دلیل شرارت‌های لوکی به جهان مردگان راه پیدا می‌کند و او عاملی می‌شود تا خدایان مانع از شرارت‌های دیگر لوکی در باب بی‌گناهان و جوانان و مظلومان شوند.

اکنون با توجه به شناخت اساطیر مذکور و نظریه کنشگرایانه ژرژ دومزیل، به بررسی نمایشنامه‌های ضحاک اثر غلامحسین ساعدی و *ایولف کوچک* اثر هنریک ایبسن که بر اساس همین اسطوره‌ها نگاشته شده‌اند، می‌پردازیم.

خلاصه نمایشنامه ضحاک اثر غلامحسین ساعدی

ضحاک در ایران حکومت را به دست گرفته و از میان آشپزان زیادی که صف کشیده‌اند، لاغرترین و زشت‌ترین را برای مقام آشپزی در دربار برمی‌گزیند. به تدریج ضحاک با آشپز صمیمی شده و در اعمال حکومتی خویش با او مشورت می‌کند. ضحاک قصد فریب دادن خواهران جمشید (ارنواز و شهرناز) را دارد، اما آنها زیر بار نمی‌روند و ضحاک، جمشید را از سیاهچالی که در آن زندانی بود بیرون می‌کشد و به آنها نشان می‌دهد و تهدید می‌کند که اگر به حرف‌هایش گوش

نسیارند جمشید را می‌گشدد. روزی جمشید، ضحاک را نسبت به اطرفیانش آگاه می‌سازد و می‌گوید که اینها همان‌هایی هستند که روزگاری مرا به بند کرده و از پادشاهی برکنار کردند. همین قضیه موجب سوءظن ضحاک می‌شود و با مشورت و نیرنگ آشپز، غذایی می‌خورد که در سرش دو مار رشد می‌کنند و برای تغذیه مارها مجبور می‌شود هر دفعه به بهانه‌ای نجیب‌زاده‌ها و موبدان را بکشد تا مغزشان را بخورد. در نهایت تمام نجیب‌زاده‌ها و موبدان می‌میرند و بقیه آن‌ها فرار می‌کنند. آشپز نیز سرانجام از دست ضحاک ناپدید می‌شود. مردم شهر در سکوت‌اند و خبری از آن‌ها نیست. ارنواز و شهرناز هم پیر و چروکیده شده‌اند و ضحاک دیگر آن‌ها را نمی‌خواهد و به دلیل بوی تعفنشان آن‌ها را از خود دور می‌سازد. در پایان نمایشنامه، مردم بر علیه او شوریده‌اند و نام جمشید را بلند صدا می‌کنند و او را می‌خوانند.

بررسی نمایشنامه ضحاک بر اساس نظریه کنشگرایانه ژرژ دومزیل

ضحاک با همان کنش اول نظریه کنشگرایانه، یعنی حکمرانی و پادشاهی به بقیه آسیب می‌رساند. او خشن، نادان و خودخواه است و ناعدالتی را رواج می‌دهد، اما جمشید برخلاف انتظار همگان زنده است و با هوش و ذکاوت سیاست‌مدارانه خویش در پرده دوم کاری می‌کند که در نهایت موجب شکست ضحاک می‌شود. «جمشید: من بین یک مشت مار زندگی می‌کردم و در حالی که خودم چنین نبودم. وقتی بین مارها زندگی می‌کنی، نمی‌تونی مار نباشی.» (ساعدی ۱۳۷۷، پرده دوم، صحنه چهاردهم: ۵۲)

جمشید مردم عادی را دوست دارد و به خوبی آن‌ها را می‌شناسد برای همین نقشه براندازی ضحاک را به درستی اعمال می‌کند. او موجب سوءظن ضحاک می‌گردد و تا مرز فروپاشی شخصیت و شکست سیاسی اش پیش می‌رود. به همین

دلیل جمشید را می‌توان متعلق به کنش دوم یعنی جنگاوری دانست. شخصیت آشپز در نمایشنامه ضحاک با توجه به آنچه که در اساطیر و شاهنامه راجع به اهریمن و ابلیس آمده است، اهمیت بسزایی دارد. دلیل ظاهر شدن این اهریمن‌صفت در نقش آشپز آن است که ضحاک علاقه زیادی به خوردن از خود نشان می‌دهد و به دنبال آشپز مناسب و درخور است. ضحاک در صحنه اول از بین تمام آشپزان، کسی را برمی‌گزیند که بسیار ژولیده و لاغر و زشت است و همین زشتی و کراحت را در دربار او رواج می‌دهد. آشپز گوشت گنجشک می‌پزد و گوشتخواری توسط او در دربار مرسوم می‌شود، زیرا که شهرناز و ارنواز تا به حال گوشت گنجشک نخورده بودند و هضمش برایشان دشوار بود.

«شهرناز: آخه ما هیچ‌وقت از این چیزا نخوردیم.»

ضحاک: اوه، تازه ما از یک گنجشک شروع کردیم.» (ساعدی ۱۳۷۷، پرده دوم،

صحنه دهم: ۴۱)

این سخن ضحاک نشان‌دهنده آن است که هنوز جنایاتی دیگر با گوشت‌هایی فربه، پیش‌روست. شهرناز و ارنواز مجبور می‌شوند و از آن می‌خورند؛ سپس هر بار با خوردن پسماندهای غذاها که به دور انداخته می‌شوند از خود و اصالت اصلی‌شان دور می‌گردند و ضحاک با دروغ و دورویی‌اش موجب تفرقه میان آن دو می‌شود. آن‌ها به زنانی چروکیده و زشت و بدبو و متعفن تبدیل می‌شوند. تمام ساکنین آن دربار خوی زشت و کریه آشپز و ضحاک را پیدا می‌کنند. در واقع کسی که به ضحاک راه صدمه زدن به مردمان را نشان می‌دهد و بر او فرمانروایی می‌کند، آشپز شیطان‌صفت است. بنابراین، آشپز هم در کنش اول قرار می‌گیرد. خصلت آسیب زدن به مردمان و رنجاندن آن‌ها در نقشه آشپز بارها تکرار می‌شود:

«آشپز: (به ضحاک) ... فهمیدی که به هرکاری قادری، حتی محبت و علاقه دو نفر

و در یک چشم به هم زدن می‌تونی به دشمنی و کینه مبدل کنی ... تا وقتی دیگران

با هم باشن کار تو پیش نمی‌ره ... تفرقه و کینه و گرفتاری‌های کوچک میان آن‌ها

س ۱۴ - ش ۵۲ - پاییز ۹۷ - ضحاک و لوکی: مقایسه دو اسطوره ایرانی و اسکاندیناوی... / ۲۶۵

قدرت تو رو صدچندان می‌کنه.» (ساعدی ۱۳۷۷، پرده سوم، صحنه بیست و سوم: ۷۵)

ابلیس در ظاهر آشپز، موجب رشد دو مار در وجود ضحاک می‌شود. دو مار سیاه در سر ضحاک قرار می‌گیرند و برای تغذیه نیاز به خوردن گوشت آدمیزاد دارند. به همین دلیل انسان‌های زیادی در دربار قربانی تغذیه مارها می‌شوند. ارنواز سکوت می‌کند تا اینکه در نهایت به پا می‌خیزد و به دفاع از مردم و حق می‌پردازد. ارنواز مخالف ترس است و با اینکه برادرش جمشید در سیاهچال به سر می‌برد به مقاومت و سکوتش ادامه می‌دهد.

«شهرناز: اون (ارنواز) عقیده داره که ترس همیشه کار و خراب‌تر می‌کنه.» (همان، پرده سوم، صحنه بیست و یکم: ۷۱)

ارنواز زمانی مطیع ضحاک می‌شود و هرچه بخواهد انجام می‌دهد که می‌داند زشت و ناپسند شده است و در نهایت به دلیل همان تعفن، ضحاک او و شهرناز را از دربار بیرون می‌اندازد. بعد از بیرون انداختن آن‌ها در صحنه آخر، شورش مردمی و فراخواندن نام جمشید را با صدای بلند می‌شنویم. این شورش می‌تواند توسط ارنواز و شهرناز با اطلاع از زنده بودن جمشید و نجات جان او برای بازگرداندن اوضاع سابق، اتفاق افتاده باشد. بنابراین، عملکرد شهرناز و ارنواز را می‌توان در دسته سوم کنش‌ها، یعنی باروری و فراوانی قرار داد. زیرا که آن‌ها مردم را همراهی کرده و با این عملکرد مانع از شرّ و فساد ناشی از حکمرانی ضحاک و از بین رفتن مردمان می‌شوند.

جدول ۲: تطبیق نظریه کنشگرایانه ژرژ دومزیل با نمایشنامه ضحاک ساعدی

کنش‌ها	ضحاک اثر غلامحسین ساعدی
کنش اول (حکمرانی)	ضحاک - آشپز
کنش دوم (جنگاوری)	جمشید
کنش سوم (فراوانی)	ارنواز - شهرناز

ساعدی با نوشتن نمایشنامه ضحاک در حین حفظ کردن خوی پلید اسطوره‌ای او، با تغییر دادن برخی شخصیت‌ها و نمادها و موقعیت‌ها، وضعیت داخلی کشور زمان خود را به تصویر می‌کشد. او قدرت پایان‌ناپذیر حکام و مظلومیت زنان و مردم عادی را به خوبی نشان داده و در نهایت با قدرت بخشیدن به همین جامعه مظلوم نمایش را به پایان رسانیده است؛ زیرا که جمشید در اسطوره‌ها خاطرات خوشی را بر اذهان مردم به جای گذاشته بود. او «در میان نژاد هندوایرانی از زمان‌های بسیار قدیم به مرتبه نزدیک به الوهیت رسیده بود و دوران قدرتش را حیات جاودان حساب کرده‌اند.» (جعفری دهقی و دشتیان ۱۳۹۲: ۱۵)

خلاصه نمایشنامه / یولف کوچک اثر هنریک ایبسن

آلفرد آلمرز نویسنده‌ای است که بعد از مدتی دوری از خانه و همسر و فرزند، از قله کوهی که تنهایی در آنجا به سر می‌برد به خانه برگشته است. آلفرد از این پس وظیفه خود را نگهداری و مراقبت از فرزندش یولف کوچک می‌داند. آن‌ها که تا به حال پیرزن موش‌ها را ندیده بودند، در خانه خود پذیرای او می‌شوند. پیرزن موش‌ها می‌گوید اگر مشکلی دارند او می‌تواند حل کند اما آلفرد و ریتا قاطعانه عدم نیاز به او را اعلام می‌کنند. پیرزن موش‌ها سگ زشتی را در کیفش حمل می‌کند و او معروف است که موش‌ها را با خود به اعماق آب می‌برد. کمی با یولف حرف می‌زند و بعد می‌رود. یولف بدون آنکه بقیه متوجه شوند از خانه خارج می‌شود. آستا خواهر آلفرد نیز با مهندس جاده‌ساز (بورگیم) از خانه بیرون می‌روند. ریتا از اینکه آلفرد همیشه به نوشتن کتاب و هم‌اکنون به یولف وابسته شده ناراحت است تا اینکه متوجه می‌شوند یولف در رودخانه غرق شده و فقط عصایش روی آب مانده است. پس از مرگ یولف، آلفرد غمگین و آشفته از خواهرش می‌خواهد

که همچون قبل باهم زندگی کنند. آلفرد آستا را ایولف بزرگ خطاب می‌کند، زیرا که در قدیم او را به این نام صدا می‌کرد. حتی ریتا هم از او می‌خواهد که ایولف آن‌ها بشود و با آن‌ها زندگی کند، اما آستا موافقت نکرده و به همراه بورگیم از آن‌ها خداحافظی می‌کند و می‌رود. ریتا و آلفرد تنها می‌مانند و آلفرد قصد دارد که او و ریتا دور از هم زندگی کنند و خود به قله برود، اما کم‌کم با تغییر رفتار ریتا که علاقه‌مند به کتاب او و نگهداری از بچه‌ها شده، مواجه می‌گردد و هر دو حاضر می‌شوند با تمام موانع موجود در رابطه‌شان به زندگی با یکدیگر ادامه دهند.

بررسی نمایشنامه / ایولف کوچک بر اساس نظریه کنشگرایانه ژرژ دومزیل

در ابتدای نمایشنامه با شخصیت آلفرد مواجه می‌شویم که به دلیل خودخواهی و توجه بیش از حد به نوشته‌هایش از ایولف کوچک (فرزندش) غافل مانده است و پس از سپری کردن مدت زمانی در قله کوه به این قطعیت می‌رسد که گذشته را جبران کند، اما این نگرش تک بُعدی او و بی‌توجهی نسبت به ریتا موجب می‌شود ایولف کوچک را از دست بدهد.

پیرزن موش‌ها نمادی از شرّ و ویرانی است که همچون لوکی می‌تواند در هیئت و شکلی دیگر خود را وارد ماجرای زندگی انسان‌ها کند. او در کیفش، سگ زشتی را حمل می‌کند که موب‌سه‌ناند نام دارد و ایولف کوچک با دیدن آن متحول می‌شود و می‌ترسد. در افسانه‌های اروپایی داستانی وجود دارد که بر اساس آن «مردی با صدای سحرآمیز نی‌لبکش، موش‌ها را مسحور می‌سازد و آن‌ها را به طرف دریا می‌کشاند و همه را غرق می‌سازد ولی در این نمایشنامه ایسن این نی‌زن را به صورت پیرزنی مجسم می‌سازد.»^(۵) پیرزن موش‌ها با از بین بردن ایولف کوچک، تمام مناسبات خانوادگی آن‌ها را برهم می‌زند. به همین دلیل او را می‌توان در کنش

اول به عنوان حکمران و از بین برنده موجودات که بسیار زیرکانه عمل می‌کند، قرار داد. موب‌سه‌ناند هم می‌تواند نماد گرگ فنریر باشد که از فرزندان لوکی بوده و همه‌جا را نابود می‌سازد و در پایان جهان هم نقش مؤثری دارد.

به دلیل بی‌توجهی پدر و مادر، فرزند دچار نقص شده و اکنون که پدر قصد جبران دارد، مادر (ریتا) نمی‌گذارد و با از بین رفتن ایولف کوچک، گسستی در وضعیت نابه‌سامان خانه شکل می‌گیرد. آلفرد با اینکه می‌داند دیگر ایولفی برای او باقی نمانده، اما همچنان در صدد برقراری آرامش است. او می‌خواهد وجود ایولف را در آستا که قبلاً وی را به این نام صدا می‌زده بیابد، اما موفق نمی‌شود و سرانجام آستا نیز او را ترک می‌کند و آلفرد مجبور می‌شود علی‌رغم میل باطنی‌اش به زندگی در جوار ریتا ادامه دهد. ریتا و آلفرد گاهی در نقش پلید لوکی ظاهر می‌شوند. ریتا آلفرد را تنها برای خود می‌خواهد و به بدترین و خبیثانه‌ترین شکل ممکن به ایولف و آستا حسادت می‌ورزد و در این بین آستای بی‌گناه و مظلوم سعی می‌کند آلفرد را به بودن با ریتا و احترام گذاشتن به عقایدش وادار سازد. آلفرد با اینکه وانمود به ناراحتی و نگرانی می‌کند، اما حاضر نیست خود به نابودی کشیده شود و بر علیه آنچه که ریتا دوست دارد، اقدام می‌کند. آلفرد عادت دارد که همه را با القابی گوناگون صدا بزند. آستا را ایولف صدا می‌کرد چون دوست داشت برادری داشته باشد. او نتوانسته است هیچ سرباز و دلاوری را نزد خود نگهدارد؛ هم برادر نداشته و هم پسرش فلج بوده و اکنون فوت شده است. او همچنین برای رخدادهای زندگی خود قانونی به نام قانون تغییر و دگرگونی وضع کرده است و با هر چیزی که نمی‌خواهد با آن روبه‌رو شود، برایش القاب و عناوینی تعیین می‌کند. در واقع، آلفرد از آن بخش از وجه لوکی برخوردار است که شامل فقدان تأمل کافی است و نمی‌خواهد با وقایع همان‌طور که هستند مواجه شود. او بسیار احساسی و غیرمنطقی با مسائل برخورد می‌کند و نمی‌تواند اعتدالی در کار و عشق و وظیفه‌اش برقرار

س ۱۴ - ش ۵۲ - پاییز ۹۷ - ضحاک و لوکی: مقایسه دو اسطوره ایرانی و اسکاندیناوی... / ۲۶۹

سازد و همین امر موجب لطمه زدن به زندگی خود و اطرافیانش می‌شود. وی به دلیل این رفتارهای نامتعادل و خودخواهانه و قانونی که وضع کرده، متعلق به کنش اول یعنی حکمرانی است؛ زیرا که با همین اعمال و رفتار نابخردانه موجب فروپاشی نهاد خانواده می‌شود.

در شخصیت ایولف کوچک نشانه‌هایی وجود دارد که بی‌شبهت به شخصیت‌های غیور و جنگجویی همچون بالدور نیست. او با تأکید، به کمان و علاقه‌اش به سربازی اشاره می‌کند.

«ایولف: ... آقای بورگیم برایم یک کمان خریده است و به من یاد داده که با آن تیراندازی کنم ... بیشتر از همه می‌خواهم یاد بگیرم که یک سرباز بشوم.» (ایسن ۱۳۵۲، پرده اول: ۱۷، ۱۶)

این قسمت نشان‌دهنده گرایش‌های جنگاوری شخصیتی است که هرگز موفق نمی‌شود به آرزوهایش دست یابد. او سرانجام به دلیل بی‌اعتنایی خانواده و نقشه و حيله پیرزن موش‌ها که موش‌ها را به عمق آب فرو می‌برد، به سرنوشت شومی دچار می‌شود. پیرزن به جادوگری خود و سگش اعتراف می‌کند.

«آلمرز: من فک می‌کنم که این سگ، موش‌ها را جادو و تسخیر می‌کند. بله؟ پیرزن موش‌ها: موب‌سه‌ناند و من، ما با هم اینکار را می‌کنیم.» (همان، پرده اول: ۲۳)

در واقع، موش‌ها می‌توانند نماد مردم و جوان‌های جامعه‌ای باشند که به دلیل حسادت‌ها و جادوهای پیرزن شیطان‌صفت به نابودی و ویرانی کشیده می‌شوند و به جهان مردگان که همان آرامش عمق آب‌هاست، فرو می‌روند.

«پیرزن موش‌ها: ... ما به طرف قایق می‌رویم؛ من و موب‌سه‌ناند و موش‌ها به دنبال ما می‌آیند. بعد ما از خشکی دور می‌شویم و من پارو می‌کشم و نی می‌زنم و موب‌سه‌ناند از پشت سر شنا می‌کند و تمامی این موجودات به دنبال ما تا وسط آب‌های عمیق می‌آیند ... تمام حیوانی‌ها ... آن‌ها در آن پایین می‌خوابند، یک خواب

شیرین و طولانی. تمام آن‌ها که آدم‌ها از ایشان تنفر دارند و آزارشان می‌کنند.»
(ایبسن ۱۳۵۲، پرده اول: ۲۴)

این جمله آخر در واقع کنایه‌ای است به ریتا که به خاطر علاقه مفراط به آلفرد، از ایولف چشم‌پوشی و تنفر خود را نسبت به او ابراز می‌کند. او سعی می‌کند آلفرد را به زندگی عادی دعوت کند و به مهر و محبت او نیاز دارد، اما آلفرد یا به نوشتن کتاب و پناه بردن به تنهایی می‌پردازد و یا در پی جبران بی‌محبتی‌هایش نسبت به ایولف کوچک است. به همین دلیل ریتا به ایولف حسادت می‌ورزد و از او چشم‌پوشی می‌کند.

«آلمرز: آیا تو کودکمان را چیز بدتری می‌نامی؟»

ریتا: آن را به علت روابط مابینمان بدتر می‌دانم. برای اینکه بچه در این جریان یک موجود زنده انسانی است... تو نباید شیطان را در وجود من بیدار کنی.»
(همان، پرده اول: ۴۱)

در پایان پس از مرگ ایولف کوچک و رفتن آستا، ریتا و آلفرد می‌کوشند تا بتوانند آرامش خود را حفظ و برای نگه داشتن زندگی‌شان به هر شکلی که شده تلاش کنند. ریتا حاضر می‌شود به مراقبت از بچه‌های فقیر و دردمند پردازد و دیگر به آلفرد در نوشتن کتاب‌هایش کاری نداشته باشد، اما این بار آلفرد به بچه‌های دیگر حسادت می‌ورزد و دوست دارد نسبت به آن‌ها سنگدل و بی‌اهمیت باشد در حالی که ریتا از حقوق آن‌ها دفاع می‌کند. آلفرد وقتی متوجه تغییر افکار و رفتار ریتا می‌شود، تصمیم می‌گیرد به ریتا در مسیر اهدافش کمک کرده و باهم رابطه خوبی برقرار کنند. در واقع، ریتا با تصمیمی که درباره بچه‌های دردمند می‌گیرد، آلفرد را از آسیب رساندن به بقیه و بی‌توجهی نسبت به آن‌ها منصرف می‌سازد. با توجه به انقلابی که در ریتا شکل می‌گیرد و تصمیم نهایی او برای بهبود بخشیدن به وضعیت موجود، می‌توان او را متعلق به کنش دوم (جنگاوری) دانست. آن‌ها تازه به مفهوم مسئولیت بشری و اصالت وجودی که زمانی آلفرد کتابش را بر این اساس می‌نوشت، پی می‌برند و آلفرد با این اعتقاد است که در پایان نمایشنامه پرچم

را تا آخر بالا می‌برد. آن‌ها در نهایت با تمام بی‌توجهی‌ها و اعمال ناشایست شیطانی‌ای که در حق هم انجام داده بودند، یکدیگر را از این بند نجات می‌دهند و پذیرای مسئولیت و وظیفه خود در قبال آیندگان می‌شوند. بنابراین، ایولف کوچک و آستا را که در دوران کودکی با همین نام خوانده می‌شد، می‌توان در دسته کنش سوم و فراوانی قرار داد، زیرا که مرگ ایولف کوچک و رفتن آستا موجب گشت که آلفرد متوجه رفتارهایش بشود و توسط ریتا انقلابی برای بهبود بخشیدن به وضعیت نامساعد فرزندان دیگر جامعه، شکل گیرد.

جدول ۳: تطبیق نظریه کنشگراییانه ژرژ دومزیل با نمایشنامه ایولف کوچک ایسن

کنش‌ها	نمایشنامه ایولف کوچک
کنش اول (حکمرانی)	پیرزن موش‌ها - آلفرد
کنش دوم (جنگاوری)	ریتا
کنش سوم (فراوانی)	ایولف کوچک - آستا

ایسن در این نمایشنامه، روابط خانواده‌ای را به تصویر کشیده است که در برقراری ارتباط با یکدیگر دچار مشکل می‌شوند. هرچند که شخصیت پیرزن موش‌ها به عنوان عامل دگرگونی‌ها و جادوها بسیار مؤثر است، اما ایولف قربانی شخصیت‌های چند وجهی پدر و مادرش می‌شود. آن‌ها به دلیل خودخواهی و تغییرات ناگهانی که در رفتار و روابطشان نمود پیدا می‌کند، از فرزند خود غافل مانده و او را به کام مرگ می‌کشانند.

بررسی تطبیقی نظریه کنشگراییانه ژرژ دومزیل در نمایشنامه‌های ضحاک و ایولف کوچک

در بخش‌های پیشین به بررسی کارکردها و کنش‌های شخصیت‌ها در این دو نمایشنامه به تفصیل پرداخته‌ایم. با توجه به آنچه که از نظریه کنشگراییانه ژرژ

دومزیل مطرح کرده و کنش‌های شخصیت‌های دو نمایشنامه را بر اساس آن مورد بررسی قرار داده‌ایم، اکنون کنش‌های سه‌گانه این دو نمایشنامه را در جدول زیر مقابل یکدیگر قرار می‌دهیم:

جدول ۴: کنش‌های سه‌گانه دومزیل در دو نمایشنامه ضحاک و ایولف کوچک

کنش‌ها	نمایشنامه ضحاک	نمایشنامه ایولف کوچک
کنش اول (حکمرانی)	ضحاک - آشپز	پیرزن موش‌ها - آلفرد
کنش دوم (جنگاوری)	جمشید	ریتا
کنش سوم (فراوانی)	ارنواز - شهرناز	ایولف کوچک - آستا

شخصیت‌های متعلق به کنش‌های سه‌گانه در هر کدام از نمایشنامه‌ها، وضعیت انسان‌های جامعه عصر نویسندگان را نمایان می‌سازند که هرکدام با کارکردهای خویش روابط یکسانی را در موقعیت‌های مورد نظر این نمایشنامه‌نویسان مطرح ایرانی و نروژی به وجود آورده‌اند.

ضحاک و پیرزن موش‌ها، شخصیت‌هایی خائن و فریب‌دهنده هستند که انسان‌ها را به منجلاب زشتی‌ها و ناامیدی‌ها می‌کشانند. جمشید و ریتا به عنوان شخصیت‌های مبارز و مقاوم تا پایان باقی می‌مانند و نظم و عدالت را در جامعه حکمفرما می‌کنند. ارنواز - شهرناز و ایولف کوچک - آستا نیز هرکدام به نوعی جامعه را به سمت رشد و فراوانی سوق می‌دهند. ارنواز - شهرناز با اخراج از دربار و زشت و ناتوان شدن، به مردم پناه برده و حقایق را آشکار می‌سازند تا بر علیه دولت زورگوی ضحاک قیام کنند و در این صورت از مرگ و نابودی بسیاری از انسان‌های دیگری که باید خوراک مارهای سر ضحاک می‌شدند، جلوگیری نمایند. با مرگ ایولف کوچک نیز پدر و مادرش وادار می‌شوند تا بیشتر به مسائل انسان‌های پیرامون بیندیشند. آلفرد متوجه حُسن حضور ریتا در کنار خود شده و سعی می‌کند

با کمک کردن به نسل بشر، مانع از نابودی بقیه کودکان و جوانان شوند. در واقع، این راهی است برای شورش علیه شخصیتی چون پیرزن موش‌ها که خلاف آن‌ها فکر و عمل می‌کرد.

نتیجه

اسطوره‌ها و کارکردها و کنش‌هایشان هیچ‌گاه از میان اقوام یک ملت حذف نمی‌شوند بلکه بازسازی می‌شوند. در نمایشنامه‌های بررسی شده، کنش شخصیت‌ها و رویارویی آن‌ها با وقایع تحت تأثیر اسطوره‌ها هستند. به همین دلیل بعد از بررسی نمایشنامه‌ها و اسطوره‌های تأثیرگذار بر آن‌ها از نظریه کنش‌گرایانه ژرژ دومزیل بهره برده‌ایم تا این رویارویی کنش‌مند میان اسطوره‌ها و شباهت‌های میان آن‌ها آشکار گردد؛ زیرا ژرژ دومزیل به خوبی خیر، شرّ و شخص مظلومی که موجب آبادانی می‌شود را در این سه کنش طبقه‌بندی کرده است. شخصیت‌های خیر و شرّی که با اعمال درونی و بیرونی خود، عواقبی را به دنبال دارند، هیچ‌گاه از بین نمی‌روند بلکه در قالب‌های مشخص آن سرزمین بازتولید می‌شوند. شباهت‌های میان «ضحاک» و «لوکی»، شرآفرینی و تغییراتی که در جهان شکل می‌دهند و ایده آخرالزمانی که در ماهیت هر دوی آن‌ها نهفته است، در قالب‌های متفاوت نمود پیدا کرده‌اند و داستان‌های ادبی و ادبیات نمایشی را به سمت و سویی که با آن‌ها و با باورهای سرزمین‌شان همخوانی داشته باشد، سوق داده‌اند. در نمایشنامه‌های ضحاک و ایولف کوچک به درستی اثر اسطوره‌های ذکر شده بر نویسندگان آن‌ها با توجه به شناختی که از ملت و روابط و جامعه خود داشته‌اند، نمود پیدا کرده است. به طوری که هر کدام از این نویسندگان، دغدغه‌های زمانه خویش را با بهره‌گیری از این اساطیر به نمایش گذاشته‌اند.

پی‌نوشت

- (۱) این کتاب در واقع نام دو اثر ایسلندی کهن، شامل اسنورا ادا و سرودهای ادا است. سرودهای ادا مشتمل بر سی سرود درباره‌ی روایت‌های اسطوره‌ای پهلوانان است.
- (۲) کهن‌سال‌ترین و برجسته‌ترین خدایان است که بر همه چیز نظارت دارد و خدایان دیگر از او پیروی می‌کنند. او در نقش پادشاه، کاهن، جادوگر و فرمانروا ظاهر می‌شود و شخصیت بسیار پیچیده‌ای دارد.
- (۳) سرزمین غولان.
- (۴) صد در نشر و صد در بندهش، رویه ۱۰۴، در ۳۵.
- (۵) نمایشنامه / یولف کوچک، ترجمه حفظ الله بریری، ص ۲.

کتابنامه

- ایبسن، هنریک. ۱۳۵۲. *یولف کوچک*. ترجمه حفظ الله بریری. تهران: مازیار.
- بندهش. ۱۳۹۰. گزارش مهرداد بهار. چ ۴. تهران: توس.
- پیچ، ریموند ایان. ۱۳۸۷. *اسطوره‌های اسکاندیناوی*. ترجمه عباس مخبر. چ ۳. تهران: مرکز.
- جعفری دهقی، محمود و زهرا دشتبان. ۱۳۹۲. «بررسی سرانجام جمشید، پادشاه اساطیری در مآخذ گوناگون». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. ش ۳۱.
- دومزیل، ژرژ و دیگران. ۱۳۹۱. *جهان اسطوره‌شناسی*. ترجمه جلال ستاری. چ ۳. تهران: مرکز.
- زمردی، حمیرا. ۱۳۸۹. «اسطوره، کلید رویارویی با درک جهان؛ مقدمه تحلیلی در باب اسطوره‌شناسی». *آزما*. ش ۷۳. صص ۴۲-۴۰.
- ساعدی، غلامحسین. ۱۳۷۷. *ضحاک*. اهواز: به‌نگار.
- صد در نشر و صد در بندهش. ۱۳۹۲. به کوشش بهمن انصاری (سوشیانت). موجود در کتابخانه مجازی - کتب نایاب، تاریخی، زرتشتی.^۱

س ۱۴ - ش ۵۲ - پاییز ۹۷ _____ ضحاک و لوکی: مقایسه دو اسطوره ایرانی و اسکاندیناوی... / ۲۷۵
طبسی، محسن و محمود طاووسی. ۱۳۸۵. «نگاهی به داستان ضحاک ماردوش در شاهنامه
فردوسی». فصلنامه مطالعات ایرانی. ش ۱۰. صص ۱۷۴-۱۶۱.
مختاریان، بهار. ۱۳۸۹. درآمدی بر ساختار اسطوره‌ای شاهنامه. تهران: آگه.
مختاریان، بهار و مریم کمالی. ۱۳۹۰. «تحلیلی دیگر از طبقات ساسانی». فصلنامه نشر دانش. ش
۱۱۹. صص ۲۸-۱۹.
نامور مطلق، بهمن. ۱۳۹۲. درآمدی بر اسطوره‌شناسی: نظریه‌ها و کاربردها. تهران: سخن.
ولی‌پور هفشجانی، شهناز. ۱۳۹۵. «اسطوره فریدون، نمادها، بن‌مایه‌ها و تحولات آن». فصلنامه
ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. ش ۴۳. صص ۳۴۳-
۳۱۵.

English scours

Andreas Munch, Peter. 1926. *Norse Mythology Legends of Gods and Heroes*, New York: The American-Scandinavian Foundation
Dumezil, Georges. 1959. *Gods of the Ancient Northmen*. Ed by Einar Haugen. California: University of California Press.
Wanner, Kevin J. 2009. "Cunning Intelligence in Norse Myth: Loki, Odinn, and the Limits of Sovereignty", *History of Religions*. Chicago: the University of Chicago Press. Vol. 48, No. 3, Pp. 211-246.

References

- Bondahešn*. (2011/1390SH). Gozāreš-e Mehrdād Bahār. 4th ed. Tehrān: tūs.
- Dumezil, Georges et al. (2012/1391SH). *Jahān-e ostūre-šenāsī*. Tr. by Jalāl Sattārī. 3rd ed. Tehrān: Markaz.
- Ibsen, Henrik. (1973/1352SH). *Eyolf-e kūčak*. Tr. by Hefzollāh Barīrī. Tehrān: Maziyār.
- Ja'farī Dehqī, Mahmūd & Zahrā Daštban. (2013/1392SH). "Barresī-ye saranjām-e jamšīd, pādešāh-e asātīrī dar ma'āzez-e gūnāgūn". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. No. 31.
- Moxtariyān, Bahār. (2010/1389SH). *Darāmadī bar sāxtār-e ostūreī-ye šāhnāme*. Tehrān: Āgāh.
- Mokhtarian, Bahar & Maryam Kamālī. (2011/1390SH). "Tahlīlī dīgar az tabaqāt-e sāsānī". *Fasl-nāme-ye Našr-e Dāneš*. No. 119. Pp. 19-28.
- Nāmvar Motlaq, Bahman. (2013/1392SH). *Darāmadī bar ostūre-šenāsī: Nazarī-ye-hā va Kārbord-hā*. Tehrān: Soxan.
- Page, Raymond Ian. (2008/1387SH). *Ostūre-hā-ye eskāndīnāvī (Norse myths)*. Tr. by Abbās Moxber. 3rd ed. Tehrān: Markaz.
- Sā'edī, Qolāmosseīn. (1998/1377SH). *Zahhāk*. Ahvāz: Beh-negār.
- Sad dar Nasr va Sad dar Bondaheš*. (2013/1392SH). With the Effort of Bahman Ansāri. Acc. on www.TarikhBook.ir
- Tabasī, Mohsen & Mahmūd Tāvūsī. (2006/1385SH). "Negāhī be dāstān-e zahhāk-e mārduš dar šāhnāme-ye ferdowsī". *Fasl-nāme-ye Motāle'āt-e Īrānī*. No. 10.
- Valīpūr Hafšejānī, Šahnāz. (2016/1395SH). "Ostūre-ye fereydūn, nomād-hā, bonmāye-hā va tahavvolāt-e ān". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Islamic Azad University- South Tehran Branch. No. 43. Pp. 315-343.
- Zomorrodī, Homeyrā. (2010/1389SH). "Ostūre, kelīd-e rūyarūie'ī bā dark-e Jahān; moqaddame-ye tahlīlī dar bāb-e ostūre-šenāsī". *Āzmā*. No. 73. Pp. 40-42.